

کیانوش خان محمدی

کیانوش خان محمدی متولد ۱۳۶۴ کارشناسی ارشد طراحی صنعتی است وی درباره شروع پرداختن به شعر می گوید: « من شعر را از شهرستان بیجار آغاز کردم و افتخار می کنم که از سال ۸۱ جلوسات امبی کوچک شهرستان شرکت می کردم. من از سال ۸۵ با راهنمایی های آقایان حمیدپور قبادی، فریدون کبابی و سایر دوستان به سمت شعر سپید حرکت کردم. در سال ۸۷ به تهران آمدم و با جلوسات شعری که در تهران بود آشنا شدم. از طریق همین جلوسات با جناب شکارسری آشنا شدم و چیزی که پایهایش در شهرستان بنا شده بود به کمک دوستانی که در تهران با آن ها آشنا شدم رو به جلو حرکت کرد.»

از جمله عنوان هایی که این شاعر جوان در مدت شاعری خود کسب کرده عبارتند از: کسب رتبه اول در هفتمین جشنواره بین المللی «شعر فجر» بخش کتاب با کتاب (سنگها از ترس غرق شدن می برند...)، کسب رتبه اول دوره های چهارم و پنجم جشنواره «ملی» شعر زاگرس، کسب رتبه اول در اولین جشنواره «ملی» شعر نیلوار، کسب رتبه اول در اولین دوره جشنواره شعر شمس، سابقه داوری در جشنواره های مختلف از قبیل جشنواره بین المللی شعر پار و یادگار، شعر خوارن، شعر گومه و ... و تدریس مقدمات و مبانی شعر سپید در فرهنگسراها و کانون های دانشگاه های مختلف، تألیف مجموعه شعر «سنگها از ترس غرق شدن می برند».

وی می گوید: « من برخلاف زندگی شخصی ام، در زمینه کلمه بسیار حساسم، که فکر می کنم این حساسیت ویژگی مثبتی باشد. من بعد از هفت سال کار جدی در زمینه شعر سپید در سال ۹۲ اولین کتابم را چاپ کردم یعنی بعد از هفت سال صبر. دلیل این اتفاق فکر می کنم چیزی جز وسواس من و ویرایش های بسیار نبود. من برای مجموعه جدیدم نیز هفت سال زمان گذاشتم، در حالی که می توانستم سه یا چهار سال پیش این کتاب را چاپ کنم. فکر می کنم مخاطب من از این آراء که من وقت بیشتری روی شعرهایم صرف کنم، منظور من این نیست که همکاران پرکارم از روی قائل نینستند به هیچ وجه! حساسیت من روی شعرم باعث این فکر می شود.»

مجموعه شعر «سنگها از ترس غرق شدن می برند...» نخستین مجموعه شعری کیانوش خان محمدی است که توسط انتشارات فصل نیچر، ناشر تخصصی شعر، منتشر شده است. این کتاب حاوی تعدادی از سروده های این شاعر جوان در قالب سپید است که در آن شاعر موضوعات مختلف اجتماعی را از منظر خودش برای مخاطب بیان می کند. این کتاب دربردارنده ۴۱ قطعه شعر است. شاعر در قطعات مختلف این کتاب با زبانی امروزی و ساده، موضوعات مختلف اجتماعی را بیان می کند. داشتن تعبیر جدید از واقع مختلفی که پیرامون زندگی شاعر اتفاق می افتد، از جمله ویژگی های این سروده ها است که شاعرانگی جدیدی به سروده های او بخشیده است. به وجود آنکه این اثر نخستین تجربه های شاعرانگی خان محمدی را به تصویر می کشد، اما می توان در آن اشعاری با سنجام و ساختاری خوب یافت که نشان از آینده ای روشن برای این شاعر جوان دارد.

خان محمدی در رابطه با تأثیر قطعی شدن مطالعات در حوزه شعر و ادبیات گفت: من ابتدا یک تجربه تازگی داشتم و بعد جذب شعر شدم و همین باعث شد که خودخواهانه از اشکال و روایات و اشکال مختلف آن در نوشتن اشعار استفاده کنم. شخصیت پردازی در نوشتن نمایشنامه و تئاتر وارد کار شاعری بنده شد و بعد از مدتی وارد نقد کتاب شدم. ما موروی بر گذشته های درمی باییم که ریشه اصلی شعریات در ترازوی است.

خان محمدی با اشاره به توجه ویژه دنیای غرب به جذب افراد متخصص میان رشته ای گفت: نوشتارن خاص و خط و زبان در هر یک از تمدن ها جدا از هم رشد کردند اما در اثر برخورد تمدن ها با هم اتفاقات جالبی و حتی معجزات شعری در این حوزه رخ داده به عنوان مثال در آمریکای جنوبی خطی دارند که رشته هایی را گره می زند و هنوز رمزگشایی برای آنها سخت است.

این شاعر با بیان اینکه این اتفاق درخصوص رشته های دانشگاهی نیز صدق می کند، مطرح کرد: ریشه برخی رشته های دانشگاهی در عین اینکه با هم یکی بوده اما مجدداً به هم پیوند خورد و رشته های جدیدی شکل گرفت، مانند دانش نانو که مدیون شاخه شیمی و فیزیک و حتی ریاضیات است. عبدالجبار کاکایی در باره شعر خان محمدی می گوید: «کنه ای که او را قدری از شاعران هم دوره اش بالاتر نگه می دارد، شهیدی است که در اغلب موارد در خدمت ساختار شعر(روایت، فضا، زبان) عمل می کند و به نوعی نقش کاتالیزور را برای شعر و همراه ساختن مخاطب با آن بازی می کند. شعر خان محمدی شعری است ساختارمند که مخاطب را نگه می دارد و با نشان دادن منظر و کشف های مختلف، چه در حوزه تصاویر و چه جهان بینی، درگیر و مجاب به کنشکاشی لایه های زیرین اثر می کند، تا شعری که مثل رودی در جریان است و مخاطب می خواند و می گذرد که بهترین نمونه آن شعر سپهری در دهه شصت بود.»

حمیدرضا شکارسری نیز درباره شعر خان محمدی می گوید: «نگاه متفاوت و بکر شاعر به پدیده ها که برخاسته از تخیل اوست، همراه با یک فرم و چینش حساب شده کلمات، اثری زیبا می آفریند البته ناگفته نماند که معماری و شاخص های زیبایی شناسی در مکاتب مختلف شعری متفاوت است، اما در بیانی کلی می توان گفت هر مکتب شعری از منظر خاص خود بر آن نگاه دیگرگون و فرم یا شکل تنسکل واکژان در ساختار اثر تأکید می نماید و زیبایی را ناشی از آن گونه آفرینش می داند. کیانوش خان محمدی از پدیده های فعیج و نثوع اور، اجرایی زیبا و شاعرانه آرایه داده است.»

در ادامه شعری از این شاعر جوان را می خوانیم:

برق رفته بود

از تاریکی استفاده کردم
تا جلی خودم را با تو عوض کنم

صبح،

نان تازه خواهی خرید

و مرا دوست خواهی داشت...



دبیر صفحه شعر:

محمد شیرازی Haghnavard@gmail.com

فریاد ناصری

میدانی ای راه خودش را دارد
برنده راه خودش را دارد
در سرزمین من اما
راه ها
ادامه کلافی بودند
که گریه های خسته به بازی گرفته بود.

سید محمد مهر کبابیان

تنها عده ای این گونه بزرگ می شوند
که بیرونشان
از همان ابتدا کنار خردسالی شان نم داد.
تنها عده ای نیمه شب
در اتاق هایی با چراغ روشن زندگی می کنند.
آنها که حافظه ی کوتاه مدت شان،
خاطرات بلند مدت است.

سارا شاهدی

هر شب می خوابی.
بر بالش روپاهایم
و هر روز
در اولین خاطره
بیدار می شوی.
مثل يك اتفاق
هر روز
می آفتی.
و من
هر شب
در يك ماجرای بارانی
به خواب می روم.

اعظم کمالی

من و صبح
با هم از راه می رسم
سر یک میز می نشینیم
جایی می خوریم
خمیازه می کشیم
و دست در گردن یکدیگر
شعری را که شب
در دهانمان انداخته بود
مزه مزه می کنیم
من به رفتن فکر می کنم
صبح به ماندن

سید علی میرافضلی

عقل، بن بست است
عشق، بی برگشت؛
جاده و دیوار؛
یا برو یک عمر مشق تشنگی بنویس
یا بیا و درز آجرهای این دیوار را بشمار.

مجید سعیدآبادی

امروز
به اجزای بزر و جزئی فکر می کنم
به اشیا
مثلا نگرانم
لگرانم در بیخچال
اگر گوشه در را باز بگذارم
می بینی
نور کوچکی در سرما زندگی می کند!

ایرج تمجدی

کفش هایم را
به سر می کشم
کلامم را به پا
نخند عزیز من
تو نباشی هیچ چیز سر جای خودش نیست
مثل عقل من

مرضیه فرهومند

هر چند نمی شود
اما کاش
چهره ها
این بار که خواستند نقاشی ات کنند
مرا
از فکر تو
بیرون بکشند

غلامرضا طریقی

هر شب برای من دو سه - رویا می آوری
خورشیدی و ستاره بسج دنیا می آوری!
با یک پیاله آب خوش و چند یک هوا
مثل گذشته، حال مرا چای می آوری
تنها معلمی تو که از این همه کتاب
رنگ حساب دقتش انشا می آوری!
گاهی مرا که در دل تو چسا ندانستم
می خوانی و پهلای ی بی جا می آوری!
با این که با اشاره به خشکیدن درخت
در بین وعده های خود «اتا» می آوری
من کودکانه منتظر سیب هستم و
هر شب دلم خوش است که فردا می آوری!

سریا داوودی حموله

روپاهایم را
در بنفشه ی کوهی پنهان کن
و پاشنه ی کفش های خسته را
کوتاه تر بکبر
سهم ما
حروف خیس تاریخ است!

کوجه

رسول یونان

سرزمین های دور زیباست
پراگ
استانبول
شاگن های
آکنه کندی ...
و تو

مثل سرزمین های دور زیبایی
دوری ، زیبایی ست
نزدیک نیا محبوب من!

یابور مهدی پور

آب را در بطری ها خلاصه کردیم
هوا را در کیسول های آکسیژن
سنگل را در چند گلدان خانه
و دریا هم
که در وهم آوازبوم
جا شد
ما زیبایی را نشنستیم
روی صبل
تا از تلویزیون تماشا کنیم
و حالا
نگران همه چیزهای اندکمانیم که در حال انقاص است

شهاب مقربین

از بیست برگزگتم،
به خیابانی باز،
باز بازار!
یا بیگاه کن،
انتهاش
به هیچ جا نمی رسد...
و اما به بیست رسید

مژگان عباسلو

به من نگو وقتی که رفتم میبوز باش؛
به کسی که شنا نمی داند
نمی گویند در غرق شدن حمله نکن!
بی صدا برو و در را پشت سرت ببند
تا من صدای آن برنده را نشنوم
که می داند یک نفر با رفتنش
می تواند یک شهر را از سکنه خالی کند.
تا تو به ایستگاه برسی
این خانه در سکوت غرق شده است.
او پیش از سلام چمدانش را بسته بود.

سارا محمدی اردهالی

صدای ساینده شدن به کلیدهای دیگر
دیوانه ام می کند
عشق، بی برگشت؛
جاده و دیوار؛
یا برو یک عمر مشق تشنگی بنویس
یا بیا و درز آجرهای این دیوار را بشمار.

رسول پیره

از بین دوستانم کسی است
که قلبش، قلبش، قلبش برای همه می زند
حتی برای دستگاه شوک بیمارستان
در این دوستانم کسی است
که فراموشی دارد
و او را به هر نامی که صدا بزنی برمی گردد.
آنها که زودتر از دنیا رفته اند
زیبایی بیشتری را با خودشان بردند
و من که آخر از همه رفت
و من ندانم کمتری داشت
دارم لیستی از دوستانم تهیه می کنم
دارم قفل در را عوض می کنم.

رضا چایچی

باران بارید
چاله های سطح خیابان ها را پر کرد
حالا که آسمان صاف شده است
مثل دیوانه ها
آب را چاله ای به چاله ای دیگر می دود
تا عابران چشمانش بیفتند
به ماه او.

گروس عبدالملکیان

بر فرو رفتگی های این سنگ
دست بکشی
و قرن ها
عبور رودخانه را حس کن!
سنگ ها
سخت عاشق می شوند
اما فراموش نمی کنند...

مهديه لطیفی

کاسه ی چشم
جایی درست به قدر حجم تو را خالی دارد
راستی چاقی؟
لاغر؟
چهارشانه؟
یا؟
تا تار عنکبوت نبسته بر این خالی
در چهارچوب در پیدا شو
من از عنکبوت ها و جیمجه های شکسته
من از آنکاس چکه چکه های آب از سقف
بر دالان های خالی
می ترسم

شهاب سلیمان

انگار تمام سباط دنیا را
بر مینمای دایره های تو در تو
شکل داده اند
تا به هر سمت که رو می کنی
کابوس
گریزات را بگیرد

سیروس نوذری

(۱)
شاخه ای شمعدانی در آب
این تویی
این اتاق من
(۲)
خو کن به تازگی
پشت دیوار
جهنم است و روشنا
جا شد
ما زیبایی را نشنستیم
رو صبل
تا از تلویزیون تماشا کنیم
و حالا
نگران همه چیزهای اندکمانیم که در حال انقاص است

علی جهانگیری

رفته بودی سراغ قوهایم
دریاچه را نشانمان دهی
قوهایم گم شده بودند در فرف و باد
ناخن هایت را تا کجاها می جویدی
و در باقیمانده ی دست هایت دو بال میدید
و صدای زیرش آب را نتو کرده بودی
نذر کرده بودی هزار سال.
یک پر برف را به سر در خانه بیاورزی
قوهایم برگردند برگردند برگردند،
به دریاچه ای که
در تو رها شده است

کیوان اصلاح پذیر

لاک پشت ها از فهم خود بیشتر آفتاب خورده اند
از طاققت استخوان
از اشتباهی زستانم حتی ؛
آفتقد خوبیده اند
که رویای بهار بلاسیده است!
زیر هر گام
تقدیر را چندان سنجیده اند
که انتخاب ؛ حومه اش سررفته است!
به خرگوش بگویند
خط پایان مال خودت ،
لاک پشت ها ، دسته جمعی
زمان را ترک می کنند!

رضا کاظمی

(۱)
بیا به هم دروغ بگوئیم!
من بگویم: بهار شده
تو بیاور کنی، بیایی!
(۲)
عشق
قصه ای بود که مادر بزرگ
شبهای زمستان برابم می یافت:
یکی از روز، دو تا زبیر...
بالاپوشی که هیچ گاه گرم نکرد!

محمدسعید میرزایی

تقویم، شومساز هزاران نمایان
یک بار آمدن و پس از آن نمایان
این قصه مال نوست، بیا مهربان ترین!
کاری نکن، چقدر به میدان نیامدن؟
این خانه پر از گل پژمرده هم هنوز
عادت نکرده است به مهمان نیامدن
باران بدون آمدنش نیست بی گمان
مرگ است در تصور باران، نیامدن
اما تو با نیامدنت نیز حاضری
کم نیست از تو چیزی ازین بیان نیامدن
اشیاء خانه جمله تار یک رفتن اند.
آیینه، عکس، پنجره، گلدان، نیامدن...

کامران رسول زاده



تکیه داده ای به دیوار...
مخند!
انگاره انگار که تو
نوی عکسه...
ومن،
آویزان این زندگه بیه تو!